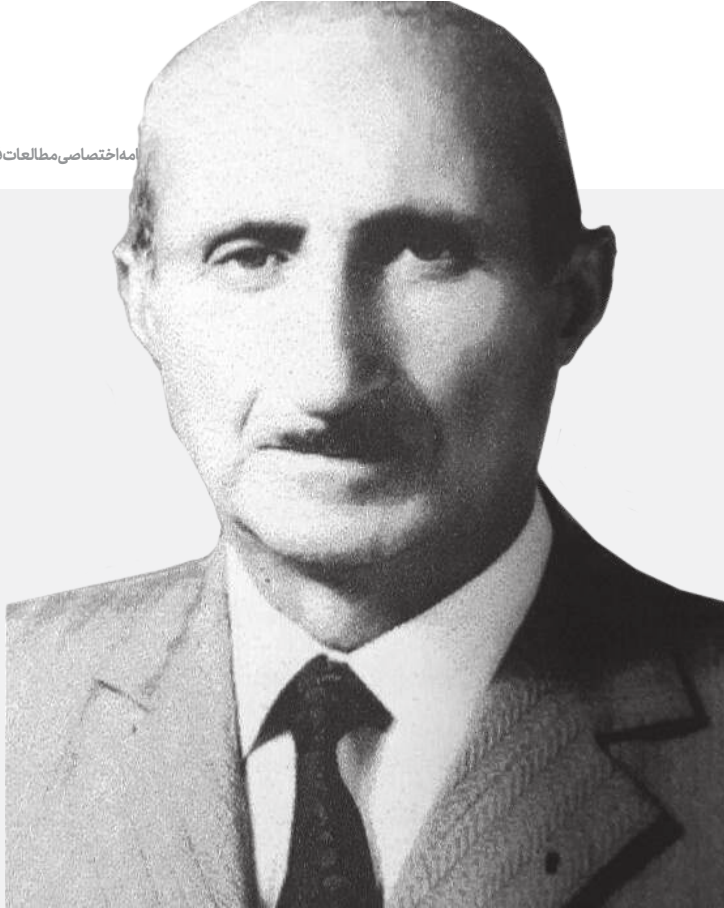




شاعری از جنس طبیعت

مرحوم حاج سیدحسین حسینی متخلص به «حق جو»



■ حسین شکی
پژوهشگر فرهنگ، ادبیات و
تاریخ کتول

مرحوم حاج سیدحسین حسینی، فرزند رشید و نوه سیدعلی اکبر، از شاعران پیشکسوت علی آباد کتول بوده است. مادر بزرگش از طایفه خسروی های پایین چلی و دختر مرحوم «عیسی بیک» از نوکران دربار فتحعلی شاه بود. آن مرحوم در قطعه شعری نَسب نامه و آباء و اجداد خود را این گونه بیان داشته است:

سیدحسین نام و حسینی شهرت و «حق جو» لقب / از صباوت عشق ورزیدم به عرفان و ادب

باب نامش سیدرشید و جدّ بگو سیدعلی / سیداحمد هم نیایم بود و بس مرد یلی

سیداحمد را پدر باشد رشید اوّلی / در آلازمین مسکن و، بیلاق او بالاچلی

سیدرشید اوّلی را میرکاظم بُد پدر / از نژاد میرجمال الدین و شخصی نامور

حاج سیدحسین، در دی ماه سال ۱۲۹۵ خورشیدی در روستای «نوده کتول» به دنیا آمد و در تیرماه ۱۳۸۳ بعد از ۸۸ سال عمر پُر برکت، دار فانی را وداع گفت و اندوخته های فراوانی که حاصل سال ها تجربه و گشت و گذار در منطقه کتول بود و اطلاعات ذی قیمتی که در حافظه داشت، به همراه یک دنیا محبت و مهربانی را از ما دریغ کرد و به دلداری واقعی اش حضرت حق پیوست.

وی در یکی از مجلّات دیوان اشعار چاپ نشده اش، زندگی نامه خودنوشتی به یادگار باقی گذاشته که نگارنده به منظور معرفی و شناساندن ایشان به جامعه فرهنگی استان، به خصوص شاعران گرامی، آن زندگی نامه را به صورت مقاله ای مختصر درآوردیم، باشد که توانسته باشم اندکی از بزرگواری های ایشان را که در زمان حیاتشان نسبت به این جانب روا می داشتند، ادا کرده باشم.

چنین گوید بنده ی حقیر، سیدحسین فرزند سیدرشید، متخلص به «حق جو» در دی ماه ۱۲۹۵- و بنا به روایت مرحوم مادر در آذر ماه ۱۲۹۷- در روستای «نوده کتول» به دنیا آمدم. تا سن ۵ سالگی در روستای «الازمین» که موطن اصلی پدران بود، سکونت داشتیم و در فصل گرما به اتفاق خانواده به روستای بیلاقی «بالاچلی» که موطن دوم خانواده بود کوچ می کردیم، و به علت نا امنی ها و تاخت و تازهای پیاپی تراکمه، روستای بیلاقی «بالاچلی» را به جهت زندگی دائمی برگزیدیم و تا شهریور ۱۳۱۶ در همان روستا رحل اقامت افکندیم.

جد مادری ام - آقا سیدباقر - در شش سالگی به من قرآن را آموختند. ایشان سعی و اهتمام فراوانی برای باسواد کردن بنده داشتند و من هم در مدت زمانی کمتر از ۴ ماه آموزش، خواندن قرآن را فراگرفتم. در آن سال های کودکی ام، به علت قدرت یافتن رضاخان، بسیاری از خوانین کتولی به ناچار تمامی سال را در روستای «بالاچلی» به سر می بردند و اهل و عیال خود را در این بیلاق اسکان داده بودند، به همین دلیل برای تعلیم و تربیت اطفال خود، به همت ذوالفقارخان معزّری - یکی از خوانین کتول - شخصی به نام «کربلایی ملّا حبیب دزیانی» را از روستای گرمین پشت بسطام به بالاچلی آوردند.

یکی ملّا که مکتب دار بوده / اصولاً حرفه اش این کار بوده

حبیب اله نام و اهل گرمین / در آن جا بود و او را باغ و خرمن

ملاحیب در کار مکتب داری تسلط کاملی داشت و مکتبخانه منظمی را در این روستا تأسیس

کرد، تا جایی که از روستاهای بیلاقی مجاور نیز بچه‌ها] و تعدادی افراد بزرگسال برای آموختن درس و استفاده از مکتبخانه ملاحیب به روستای بالاچلی می‌آمدند؛ اما مدتی بعد به علت شیطنت چند دانش‌آموز و اهالی روستا، ملاحیب ناگزیر به ترک روستا شد. اطفال مدرسه مدتی بی‌ملا و سرگردان ماندند، تا این‌که یکی از خوانین کتولی به نام علی‌اکبرخان معرّزی، شخص دیگری به نام آقاشیخ حسین هدایتی، از اهالی روستای بیلاقی تاویر، را برای مدیریت مکتبخانه، به بالاچلی آورد و در نتیجه، مکتبخانه‌ی روستا دوباره سرو سامان گرفت.

این جانب در آن مکتبخانه، با فرزندان خوانین کتولی از جمله آقایان حسین خان ابراهیمی و علی‌اصغرخان معرّزی و عباس خان معرّزی هم‌درس و هم‌مکتب بودم. ما از جمله برجستگان و ممتازان مکتبخانه‌ی روستای بالاچلی به حساب می‌آمدیم و بسیار مورد توجه ملا قرار داشتیم. پس از خواندن «امثله»، «شرح امثله»، «صرف میر» و «انموذج» در مکتبخانه‌ی روستا نزد مرحوم آقاشیخ حسین هدایتی، روزی جناب استاد به ما چند نفر شاگرد ممتاز فرمودند: «توانایی درسی بنده بیش از این نیست، چنان‌چه می‌خواهید تحصیل نمایید، باید به حوزه علمیه مراجعه کنید».

لذا خانواده‌ی این جانب به دلیل نداشتن تمکن مالی، از فرستادن بنده به شهرهای دیگر جهت ادامه تحصیل خودداری کردند، به ناچار ترک تحصیل کردم و از سال ۱۳۱۱ شمسی در کارهای کشاورزی کمک‌کار پدر شدم و به این ترتیب از دوستانم - که خان‌زاده بودند و برای ادامه تحصیل به استرآباد کوچ کردند - جدا شدم، اما نشیب و فراز زندگی و چرخش روزگار سرنوشتی دیگر را برایم رقم زد.

در آن سال‌ها، رضاشاه تمامی قُراء و قصبات، جنگل‌ها و مراتع دشت ترکمن و استرآباد، تا حوالی رودخانه‌ی سرخ‌محله - در شرق علی‌آباد کتول - را جزء املاک خالصه یا املاک اختصاصی دربار شاهنشاهی ثبت و ضبط می‌کرد. رضاشاه در سال ۱۳۱۴ شمسی، عده‌ای افسرو سربازان ارتش را جهت تحویل گرفتن املاک به این خطّه گسیل کرد و به سرعت تمام منطقه را تحویل نمایندگان و افسران ارتش داد. رئیس بخش شرقی استرآباد تا ابتدای بلوک فندرسک شخصی به نام ستوان یکم خلیل پرچم بود. او به همراه مباشرین و کدخدایان، فشار و ظلم و تعدّی فراوانی به ساکنین روستاها می‌نمود. در سال ۱۳۱۴ شمسی، مالکین و مباشرین رضاشاه برهمه‌ی شئون زندگی مردم مسلط شده بودند و در حق مردم مظلوم، انواع اجحاف‌ها را روا می‌داشتند. آن‌ها با ارباب و تهدید، مردم روستاها را برای تسطیح راه‌ها و ساختن خانه‌های روستایی، گروه‌گروه به بیگاری می‌بردند. مباشرین منطقه کتول به رئیس بخش املاک اختصاصی خبر دادند که روستاهای بیلاقی این منطقه، فاقد ارزش و سوددهی برای دربار است، بلافاصله رئیس بخش املاک اختصاصی، با به بیگاری بردن روستائیان،

خانه‌های قدیمی روستا را ویران کرد و سفال‌های آن خانه‌ها را برای ساختن خانه‌های جدید در دشت، به پایین دشت انتقال داد و چون روستای بالاچلی مرکز و پایگاه اصلی خوانین کتولی بود، برای تخریب آن اهتمام بیشتری از خود نشان دادند، این جانب هم که در آن دوران جوانی هفده ساله بودم و اندک طبع شعری داشتم، قطعه شعری برای اوضاع و احوال روستای بالاچلی سرودم:

از چلی علیا چه گویم به به از باهارِ وی / از فضای باز، با آن عرصه گلزارِ وی....
 ترسم آخر این فلک، بوم و بَرش ویران کند / نغمه می‌خواند برایش دشمن غدارِ وی
 چرخ گردون کرد برپا، گر چنین هنگامه‌ای / نیست باکی، چون خداوندش بُود انصارِ وی
 چون «حسینی» مسکنش دایم بُود بالاچلی / بارالها شادمان کن این دلِ افکارِ وی



مباشر املاک پهلوی در روستای بالاچلی شخصی به نام حسن معرّزی بود. اتفاقاً از سوی مباشر به من - که در دوران جوانی بودم - حکم شد تا آماری از تعداد نفوس و مقدار دام و زمین‌های زراعتی، محصولات کشاورزی و درآمد سالانه‌ی هر خانوار در روستاهای ییلاقی کتول تهیه نمایم، بنابراین با مذاکره و مشاوره گرفتن از پدر و راهنمایی‌های استاد مرحوم آقا شیخ حسین هدایتی، کار سرشماری نفوس و آمارگیری از مقدار زراعت و دام منطقه را از روستای ییلاقی تاویر آغاز کردم. این مأموریت را در مدت ۸ روز و با پای پیاده انجام دادم و آمار روستاهای چلی، افراخته، سیرمه، چینو، مایان، چه‌جا، غریب‌آباد و استان را نوشتم و به حسن معرّزی، مباشر روستا، تحویل دادم و به این ترتیب اولین کار و مأموریتم را در ایام جوانی به‌خوبی از عهده برآمدم. به علت اندک سواد و توانایی و قریحه‌ی خداداد در سرودن شعر، در هنگام سرشماری و مأموریتم به روستاهای ییلاقی کتول در سال ۱۳۱۴ش، وضعیت روستاها، طوایف مشهور ساکن در هر روستا، افراد شاخص هر روستا و مراتع آن‌ها را برای درج در تاریخ و ماندگاری آن‌ها، به رشته شعر کشیدم.

در هنگام مأموریتم به روستای ییلاقی مایان، این روستای زیبا توجه‌ام را به خود جلب کرد، زیرا از یک سو آن‌جا مدفن دو تن از فرزندان امام موسی کاظم (ع) به نام‌های «سیدحیی» و «سیدرضی» بود، و از دیگر سو آن‌که چشمه‌ای با آب فراوان و زلال در وسط روستا وجود داشت که ساکنان آن‌جا بدون زحمت از آبی سالم و گوارا استفاده می‌کردند. کدخدای روستا هم شخصی به نام کربلایی حمزه دیلمی بود، که بسیار محترمانه و در کمال ادب با من رفتار می‌کرد. به همین دلیل در آن زمان شعر زیر را در آن‌جا سرودم:

شهر ذی‌قعدة به مایان گذر من افتاد / چشمه‌ی آب زلالش نظر من افتاد
 به چه آبی که صفا داده به این قریه بسی / جرعه‌ای نوش نما تا که بر آری نفسی

هست مایان چه عجب قریه‌ی خوش آب و هوا / این چنین آب ندیدم به دگر دهکده‌ها
مدفن زاده‌ی زهراست کنار مایان / مفتخر گشته ز این فیض، دیار مایان
جنگلی سبز و فضایش همه عطرآگین است / نطفه‌ی پاک ببايد که جزایش این است
کردگارا مددی کن تو در این عهد و زمان / ریشه‌ی ظلم برانداز تو از سطح جهان
چون «حسینی» شده از وضع جهان، گیج و پکر / آب این قریه‌ی مایان بشدش جلب نظر

■ ■ ■

■ مراتع روستایی ییلاقی مایان

ز مایان مطلب از اول بگفتم / چو در مایان شبِ چندی بخفتم
در آن ده مردمی دیلم نژادند / اصالتمند و خود نیکو نهادند
کشاورزند و برخی مالدارند / همه فعال و اندر کسب و کارند
دو مرتع دام مایان را علف چَر / چو یک «لالا»، دوم باشد «میلاسر»
به این ترتیب، به هر روستای ییلاقی کتول که می‌رفتم، توصیف آبادی، نام طوایف، بزرگان
آبادی و مراتع آن روستا را به رشته‌ی شعر درمی‌آوردم، تا کم‌کم توانستم اکثر آبادی‌های کتول را
با پای پیاده بازدید و سرشماری کنم و انبان شعر خود را از توصیف آبادی‌ها و طوایف و مراتع پُر
نمایم و به این ترتیب نام روستاها و طوایف ساکن در آن را برای همیشه زنده نگه دارم. در زیر
چند نمونه از اشعاری که در آن‌ها توصیف افراد، روستاها و مراتع آن‌ها ذکر شده است، برای
خوانندگان درج و ثبت می‌نمایم.

■ علی اکبرخان کتولی (یکی از خوانین کتول)

سخن از خان و اوضاع زمان است / یک از خان‌ها، «علی اکبر» به نام است
نهایت بوده خان را دنگ و فنگی / که چندین نوکر و اسب و تفنگی
سرای او بُود پُر رفت و آمد / به آن دوران بگو شخصی سرآمد
ز نوکرهای او «بهرام یونس» / کنارش بوده «صادق» یار و مونس
«غلام آحسن» که اصلاً دامغانی / به آن هنگام خان را باغبانی
یکی ژولیده «عبدالله پسیان» / که می‌لولید در محدوده‌ی خان

■ اللهیارخان معرّزی

کمی گویم کنون ز اللهیاری / چه خود آرام و لیکن با وقاری
نهایت گوشه‌گیر و کم‌سخن بود / به فکر روزگار خویشتن بود

■ ذوالفقار خان معرّزی

هم اینک یادم آید ذوالفقاری / که دانا مرد و خود دکتر مداری
سخن از قبل و هم تاریخ می‌گفت / ز شرق و غرب و از مونیخ می‌گفت
به کشت و کار، میل و رغبتی داشت / ز طب آگاه بود و همتی داشت

■ آقاخان سوم کتولی، مشهور به امیرامجد کتولی

یه یاد آید چو خان پُرغروری / بسی خودخواه، از انسان به دوری
امیرش خوانده اجماع زمانه / که او خود از جماعت بدگمانه
رئیس و خان و گرگانش مکان بود / بگو بر سایرین او حکمران بود
به گرما فصل، می‌آمد به ییلاق / تبختر می‌نموده، نیست اغراق

■ مراتع روستای گنو

سه مرتع را که اندر روبه‌رو هست / بگو محدوده از ملک «گنو» هست
دو چشمه جاری و آبی زلال است / چو یک معروف به «سینه جلال» است
عجب «کاروان زمینی» پُر ز لاله / که آخر، سومی هم «کرکوپاله»
مطالب آن چه «حق جو» از گنو گفت / چو آگاهانه، حقاً موبه‌مو گفت

■ مراتع روستای ییلاقی تاویر

دو مرتع را چراگاهی به «تاویر» / به یادم بوده آوردم به تحریر
«ملیارتو»، دگر «آبلَس» به نام است / که از تاویر این ختم کلام است
به همین شیوه، استاد حسینی نام ده‌ها مرتع، افراد سرشناس روستاها و خوانین مشهور
کتولی، به همراه ویژگی‌های روحی و اخلاقی‌شان را در خلال اشعارش بیان کرده و به همین
جهت اشعارش گنجینه‌ای از اطلاعات جغرافیایی و قوم‌شناسی کتول است. اشعاری که
محققان زبان‌شناس و قوم‌شناس کتول را بسیار مفید فایده واقع خواهد شد. امید است
با همت مؤسسه‌ای فرهنگ دوست مجموعه اشعار این شاعر—که در چندین مجلد و با خط
زیبای خودش به صورت دست‌نویس باقی مانده—به زیور طبع آراسته شود، تا اهالی علم
و فرهنگ منطقه و به خصوص محققان و مردم فرهنگ دوست کتول از چنین گنجینه‌ی
گرانبهای بی‌بهره نمانند.